

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۷ نومبر ۲۰۱۲

"ما از بالا به پائین می ترقیم"

حوادث اخیر در شهر کابل به ارتباط "عاشورا" و ریختن خون انسانی در صحن پوهنتون، این قلم را که زمانی در آن مرکز علمی افغانستان، محصل و استاد بودم، بر آن داشت تا اندکی به گذشته آن مرکز علمی فکر نموده، حاصل آن را با شما خوانندگان گرامی در میان گذارم؛ مگر قبل از هر آغازی باید بنگارم که در این مختصر نه قصد آن را دارم و نه هم بدان قادر هستم تا تاریخ پر از فراز و نشیب پوهنتون کابل را در تمام ابعاد آن بنگارم، کاری که ارزش آن را دارد تا زمانی به صورت مستقل و بدون ملاحظات سیاسی مشخص بدان توجه صورت گرفته، به آنهایی که نه چندان درکی از تاریخ دارند و نه هم به حافظه تاریخی مردم باور مند اند و می خواهند دنیا و جهان را با مثنی دروغ، بهتان و افتراء به دیگران بنمایانند، تاریخ بالا ترین مرکز علمی افغانستان را معرفی نمود. به همین منظور و برای آن که ظلمی در حق آن نهاد علمی صورت نگرفته باشد- به دنبال جنایتها و وطنفروشی های خلق و پرچم و برادر تنی آنها در وجود اخوان، برخی از عوام که ریشه ها و علل چنان جنایات و خیانت هائی را نمی دانستند و تا حدودی هم زیر تأثیر تبلیغات عقب مانده مساجد و دشمنان منطقه ئی و بین المللی کشور قرار داشتند، تمام جنایات و خیانت ها را به تحصیلکرده ها نسبت داده، از همه اولتر خواستار ویرانی آن نهاد علمی می گردیدند- آن نکاتی را از حیات پوهنتون کابل، می نگارم که باز هم می توان آن را به مثابه بخشی از حیات سیاسی خود این قلم به شمار آورد.

تا قبل از تظاهرات سوم عقرب ۱۳۴۴ آشنائی این قلم با پوهنتون به صورت عام به چند مورد محدود می شد:

۱- زمانی که تیم منتخب فوتبال معارف، مقابل منتخب پوهنتون قرار می گرفت. میرهن است که در چنان حالتی ما شاگردان معارف، به عوض آن که در وجود پوهنتون آینده خود را در نظر بیاوریم، به مثابه حریفان بالفعل با آنها برخورد نموده، این حریف داری زمانی که با حق تلفی های عمدی ریاست المپیک به خصوص شخص رئیس آن "سردار آغا" توأم می گردید، با دشمنی آشکار خود را متبارز می ساخت.

۲- هرچند خودم هیچ گاهی در جمع سایر شاگردانی که در رسم و گذشت معارف شرکت می نمودند، نبودم مگر حین تماشای رسم و گذشت در غازی ستدیوم، آمادگی بیشتر آنها به خصوص با دریشی های زیبای شان با رنگهای سرمه‌ئی و فولادی، باز هم حسادت بر انگیز می گردید.

۳- خلاف ما بچه های معارف که اکثراً در محافل و مجالس به نسبت مغز های خالی چیزی برای گفتن نداشتیم، مجلس آرائی تعدادی از محصلان پوهنتون کابل در محافل خوشی و ماتم، باز هم سبب رشک ما می گردید و فکر می نمودیم، آنها خود را بسیار "می سازند".

مگر وقتی در ظهر روز سوم عقرب، بعد از کش و قوس هاس زیادی، سرانجام من هم چون هزاران دیگر به پوهنتون رسیدم و در آنجا با سخنرانی های جذاب، کوبنده و پرشور اما به صورت عمده بالاتر از سویه افرادی چون من نوعی مواجه گردیدم، دیگران را نمی دانم اما در وجود خودم نوعی احترام نسبت به پوهنتون و محصل به وجود آمد، احترام مبارز بودن شاگردانش و مرکزیت علمی بودن خودش.

وقتی خودم در آنجا به تحصیل آغاز نمودم و هنوز چند روزی از آن آغاز نگذشته در تقابل خونین با دولت سفاک و خونریز ظاهر قرار گرفتم، و در دوام تظاهرات خون "اصیل قهرمان" شاگرد صنف نهم لیسه "ابن سینا" در ۲۳ ثور سال ۱۳۴۸ به وسیله آن دولت سفاک ریختانده شد و ما محصلان تا بدانجا در دفاع از خون آن جوان ناکام بیش از ۵۳ روز سرکهای شهر کابل را به آوردگاه محصلان و متعلمان علیه دولت دست نشانده انگلیس تبدیل نمودیم که دولت سرانجام راه علاج را در تعطیل اجباری پوهنتون و گرسنگی دادن هزاران محصل که نمی خواستند تابع اراده آن دولت سفاک گردند، دانسته تعطیل پوهنتون را الی ابلاغ رسمی اعلام داشت و با تنی چند از سایر مظاهره چیان مدتی در علوفه دانی هائی به نام زندان در اسارت قرار گرفتیم، دیگر مشخص بود که پوهنتون بیش از آن برای ما، نه تنها بزرگترین مرکز علمی کشور به حساب می آمد، بلکه در غیاب احزاب انقلابی و جنبش های پرولتری، حیثیت وجدان بیدار جامعه را نیز پیدا نموده بود.

وقتی در سال بعد آن باز هم پوهنتون اعتصاب را اعلام داشت- به این کار نداریم که اهداف اعلان شده از طرف محصلان یعنی خواست اتحادیه محصلان و استادان در آن زمان چقدر انقلابی بود و یا هم ارتجاعی- و دولت به منظور به زانو در آوردن محصلان مجدداً تعطیل آن مرکز علمی را اعلام داشت، واضح بود که در غیاب آن نیروهائی که قبلاً از آن نام بردیم، پوهنتون حیثیت دشمن شماره یک دولت را گرفته بود.

در جریان چهار سال تحصیل که با وقفه های شش ماهه برای همه کس ۵ سال گردید، گفته می توانم که پوهنتون و جنبش محصلان آنجا در همسوئی با شاگردان معارف نه تنها در حد توان به وظایف مبارزاتی خویش عمل می نمود و در وجود تعداد زیادی از محصلان می شد دشمنان آشتی ناپذیر مناسبات فرتوت فئودالی و کمپرادوریزم سیاه و سرخ را در همسوئی و هم ترازوی با جنبش دانشجویی ایران، منطقه و جهان که در زیر تأثیر افکار داهیانة انقلاب عظیم فرهنگی پرولتری چین، امپریالیزم و ارتجاع را در تمام عرصه ها به مبارزه فرا می خواندند، مشاهده نمود، بلکه در عمل حیثیت یک مدرسه ای را کسب نموده بود که شاگردانش در آنجا با علم انقلاب نیزآشنائی پیدا می نمودند.

در همین سالهای پر افتخار بود، که ارتجاع سیاه برای اولین بار جرأت یافت تا در همسوئی کامل با دولت دست نشانده و نیروهای تاریخزده مذهبی "سیدال" قهرمان را به قتل رسانیده، رخ دیگری از پوهنتون را نیز درج کتبیة خرائین تاریخ نماید، رخ ضد ارتجاعی بودن جنبش محصلان پوهنتون، رخی که به موازات مبارزات سیاسی علیه دولت، با نشانه گیری درست آن می شد پشتوانه های ارتجاعی دولت در همان زمان و سالهای بعد آن را نیز

خشکاند. از این که همان پوهنتون در زمان اشغال کشور به وسیله روسها، چه حماسه های درخشانی از خود ثبت تاریخ نمود و چه قهرمانانی سترگ و نستوهی را تقدیم جامعه نمود و در تداوم خونبار فاجعه ثور و جدی، با حاکمیت دهاره های سیاه "سیا" چه روزگار مبارزاتی سختی را سپری نمود، می گذاریم برای زمانی که کسی بخواهد دین خویش را در قبال آن مرکز علم و مبارزه ادا نماید، مگر اینک:

با تأسف می شنویم که در بزرگترین مرکز علمی کشور، یعنی چشم و چراغ آینده کشور، یعنی آنجائی که نه تنها دیروز رزمجویی علیه ارتجاع و استعمار را در کارنامه اش داشت و می باید علم بردار علم و معرفت در آینده نیز باشد، یعنی در آنجائی که روزی جنگ علیه تمام تاریکی ها را اعلام داشته و با دادن قربانیان سترگی چون سیدال قهرمان ارتجاع را به نبرد تاریخی فراخوانده بود، در پی مخالفت های چندی بین طرفداران دو مذهب که نه تنها در سرشت خرافی و ارتجاعی هیچ تمایزی با هم ندارند، بلکه در موضعگیری علیه استعمار و ارتجاع نیز به خدایان زور و سرمایه سر تسلیم فرود آورده سجده بردگی سرمایه را به جا می آورند، یعنی بین "شیعه و سنی" جنگی صورت می گیرد و در نتیجه آن یک انسان تاریخزده و عقب مانده و چه بسا انسانی فریب خورده و بی خبر به خون می غلتد.

خوانندگان عزیز!

شما هریک در زندگانی تان روز های خوب و بد، شادی آفرین و ماتم افزائی را تجربه نموده اید، مطمئن هستیم وقتی این نوشته، را تقدیم شما می نمایم، می توانید این قلم را که نه تنها در آنجا محصل بودم، بلکه چند صباحی تباشیر در دست جلو صنف هم ایستاده شده بودم، پیش خود در چنان حالتی مجسم سازید که شنیدن چنین خبری من را بیشتر از آن زمان متأثر ساخت. این تأثر نه بدان خاطر بیشتر است که گویا فردی که اینک کشته شده ارزشی بیشتر از شهدای آن زمان داشته است که هیچ گاهی چنین نبوده و نخواهد شد، بلکه **ازدیاد تأثر بدان سبب است که می بینم این پوهنتون، مرکز علمی و یکی از مراکز مبارزات روشنفکری کشور است که در جلو چشم همه ما می میرد. کشته فعلی اعلام مرگ یک فرد نیست بلکه اعلام مرگ پوهنتون به مثابه مرکز علمی و اعلام مرگ پوهنتون به مثابه یکی از محل های مبارزاتی نیروهای پیشآهنگ است**، دو محصل در عوض آن که دین و شاخه های مذهبی آن را به مثابه میراث قرون وسطا به گورستان تاریخ بفرستند، به مثابه ابزار ارتجاع و امپریالیزم چنان به جان هم می افتند، که یکی دیگری را به خون می کشد، اینجاست که می شود نوشت: نمک گندیده است.

آن عده از علاقه مندان پورتال که با نوشته ها و مصاحبه های این قلم آشنائی دارند، امید اولین مصاحبه ام را به ارتباط "هویت ملی" به خاطر داشته باشند، چه در آنجا من آگاهانه گفته بودم که خلاف کشور های دیگر که عنصر مذهب و یا دین می تواند به مثابه یکی از قاسم های مشترک بین آحاد مردم، در ایجاد هویت ملی نقش مثبتی ایفاء نماید، در افغانستان به خاطر رسیدن به "هویت ملی" ما ناگزیرم بر مذهب و زبان پا گذاشته با عبور از آنها که با تأسف در اینجا به عوض نقش وحدت دهنده می تواند نقش افتراق آمیز داشته باشد، وحدت ملی خویش را تأمین نمایم. این که در آن زمان چگونه برخی از عناصر چپ نما در کنار عناصر دست راستی و مرتجع قرار گرفته و کوشیدند تا از نشر مصاحبه جلو گیری نمایند، باشد سرچایش، آنچه قدر مسلم است اعتقاد به همان حکمی است که زمانی نموده ام.

اینک بار دیگر تذکرمی دهم، از آنجائی که مذهب در کلیت خود در افغانستان در همان موقعیتی قرار گرفته، که سرشت عقب مانده و ضد انسانی آن حکم می نماید و از طرف دیگر ابزاری گردیده به دست دشمنان مردم افغانستان، اعم از داخلی و خارجی، تا به وسیله آن استخوان شکنی و افتراق را دامن زنند، کسی که امروز خواسته

باشد برای حفظ و وحدت افغانستان خدمتی نماید، ناگزیر است بر علایق مذهبی خود در گام اول پا گذاشته، به هیچ یک از مذاهب این اجازه را ندهد تا شیرازه وحدت ملی کشور ما را به خاطر "علی و عمر" که دختر اولی را دومی در عقد نکاح خویش داشت، فداء آنها نماید.

یادداشت:

عنوان مطلب را از مصرع دوم بیت به عاریت گرفته ام که از طرف استاد مضمون دری ما در لیسه غازی، وقتی در صنف هشتم بودم، همیشه قرائت می شد. آن معلم دلسوز و چیز فهم که "امان الله" نام داشته و "فارغی" تخلص می نمود، این بیت را به صورت کامل چنین می خواند:

"ترقی های عالم رو به بالاست ما از بالا به پائین می ترقیم"

هر چند نامبرده خودش نیز ذوق شعری داشت و در آخرین بیت یکی از اشعارش که همان زمان در جریده مکتب به نشر رسیده بود، خود را چنین معرفی داشته بود:

"فارغی آن شاعر شیرین کلام شور بخت تلخ کامی می کشد از تندوی خوی کسی"

مگر این که بیت اولی مال خودش بود و یا از کس دیگری با تأسف اطلاع ندارم.

موسوی